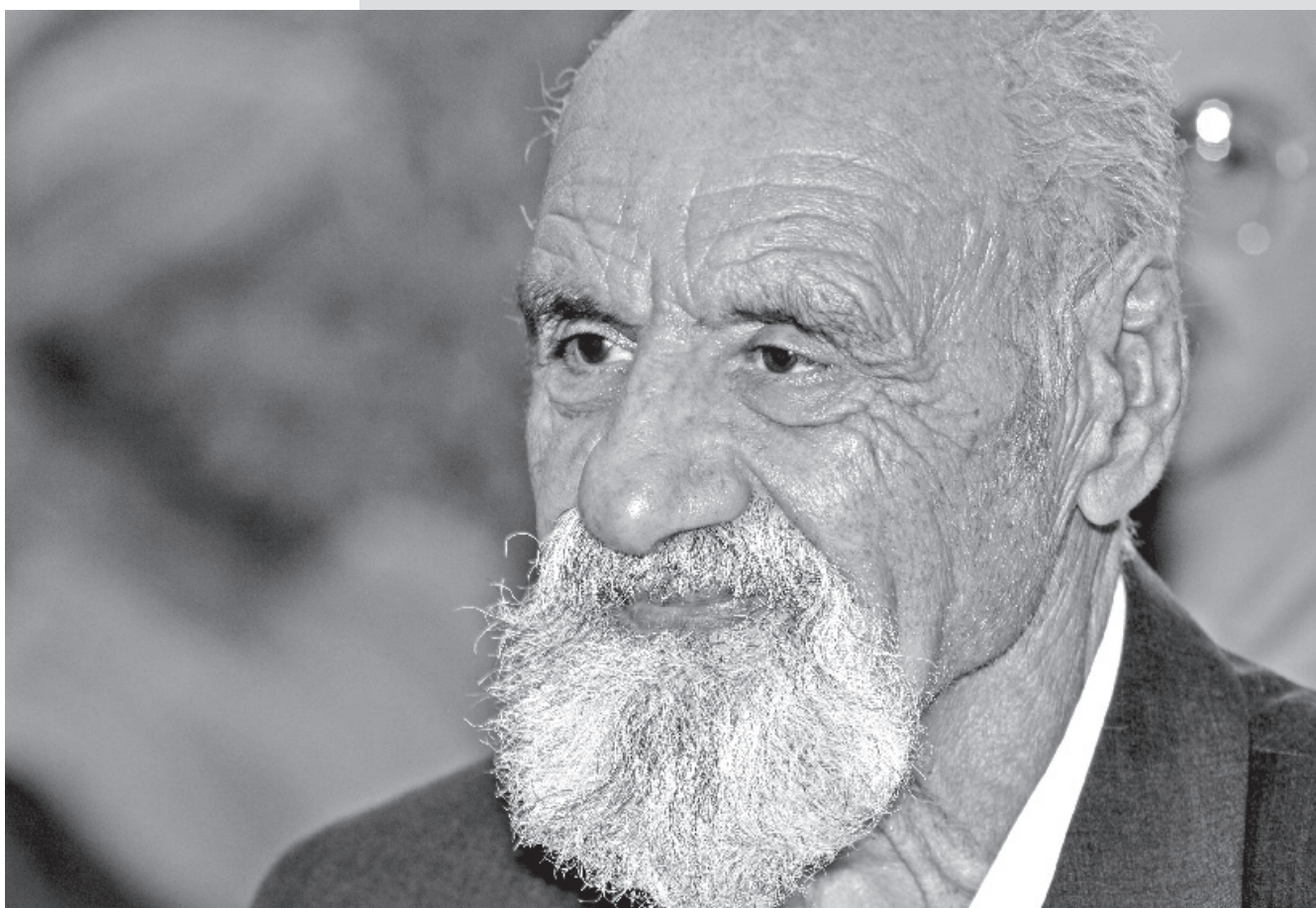


نقاشی و بیان تصویری اندیشه‌هایش پرداخت. جمعی که از هنرکده آغاز کردند و آثارشان - چه بپذیرند و چه رد کنند- همچنان در همین جنبش هنری باقی مانده است. آثار ضیاءالدین نیز، اگرچه با شیوه و سبک خاص خودش کار شده است، آثاری که با شکل‌های سایه‌وار و شبح‌گونه و با ترکیب‌بندی‌های افقی و عمودی به‌همراه خوشنویسی (نقاشی واژه‌ها)، آیات قرآن و اشعار فارسی را به تصویر کشیده است. تصاویری که تمثیلی و نمادگراست. البته نه از راه کنایه؛ بلکه بیشتر با تکیه بر شعر و ادبیات عرفانی که در خود، روایتی از مذهب شیعی به همراه دارد.



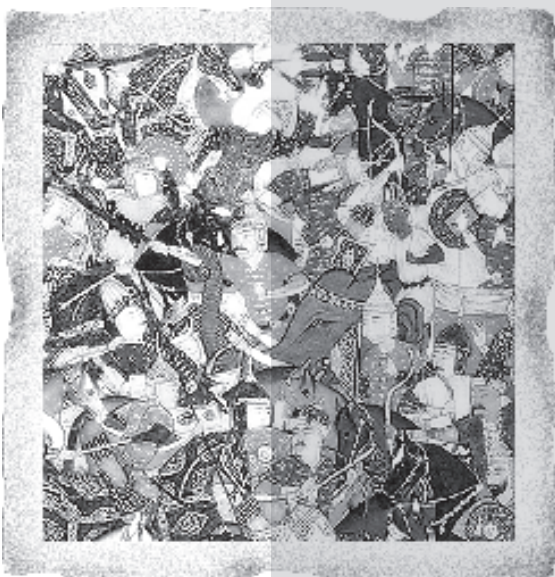
پی نوشت:

۱. پاکباز، رویین؛ هنر معاصر ایران؛ فصل‌نامه‌ی طاووس، شماره‌ی ۱، تهران: ۱۳۷۸.
۲. شمخانی، محمد؛ پیشگامان هنر معاصر ایران؛ نشر آگه؛ تهران: ۱۳۸۳.
۳. تبریزی، صادق؛ نقاشی سقاخانه از آنجا پا گرفت؛ فصل‌نامه‌ی هنرهای تجسمی؛ شماره‌ی ۶، تهران: ۱۳۷۸.

داستان فرود از نگاهی دیگر*

.....محمدعلی موسوی فریدنی

محقق و پژوهشگر



کیخسرو به کین خواهی پدرش، سیاوش، سپاهی به سپهسالاری توس به جنگ تورانیان می فرستد. با این سفارش به فرمانده که از راه کلات، قلمرو برادرش فرود، نگذرد و با تأکید می افزاید که فرود از ایرانیان کسی را نمی شناسد و مباد آن که بر خوردی پیش آید. اما چون سپاه به دو راهی بیابان و کلات می رسد دچار تردید می شود. چون راه بیابان توأم با تشنگی و گرما و گرسنگی است، اما راه کلات، هر چند اندکی ناهموار، خوش آب و هوا و پر از آذوقه است. اینجا خواست سپاه با خواسته ی کیخسرو رودرو قرار می گیرد و توس با شکستن فرمان شاه دل سپاه را بدست می آورد و نظر موافق گودرز را جلب می کند. همین پیمان شکنی حادثه ی اول داستان را شکل می دهد. اما باید دید محل وقوع داستان چگونه جایی است.

فرود دژی دارد بر بلندای کوه که با مادرش و هشتاد نفر یار و خدمتکار در آن بسر می برد و توس در دامنه ی کوه، جایی پایین تر از دژ، توقف می کند. آرایش این مکان وقوع حوادث خود بخشی از اصل داستان است و چنان که سپس خواهد آمد اگر این مکان هموار و مسطح بود، داستان با این ویژگی امکان وقوع نمی یافت.

حادثه ی دوم: آگاهی فرود از رسیدن سپاه برادر است و واکنش بی درنگ او به گردآوری و راندن گله و رمه اش به درمان دژ، همین حرکت و نشانه ی بیمناکی و نخستین جرقه ی سوء تفاهمی است که میان توس و فرود در می گیرد.

* این مقاله متن سخنرانی نویسنده در بزرگداشت روز فردوسی است که در باشگاه کارگران اصفهان در تاریخ ۱۳۸۶/۲/۲۷ ایراد گردید.

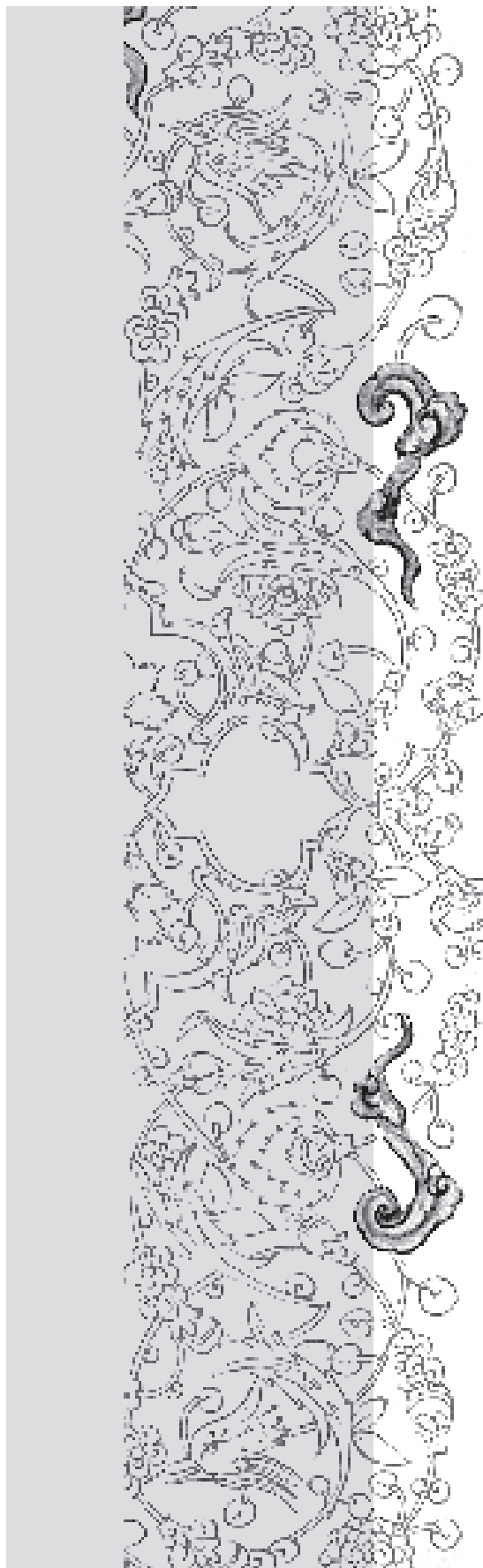
به عبارت دیگر نشان دهنده‌ی افق تیره و تار آشتی که نطفه‌ی جدال همین جا بسته می‌شود. چیزی که این جرقه را فروزان تر و این نطفه را تبدیل به جنین می‌کند اظهار نظر جریره، مادر فرود، است: اگر این سپاه به کین خواهی پدرت گسیل شده، تو سزاوارترین فرمانده برای آنی. تاثیر این جمله انگیختن حس آز در فرود است که موقعیتی برای نامجویی و پهلوانی در آن می‌بیند. سپاهی چنین جنگ آور و پر ساز و برگ را فرماندهی کردن و انتقام خون پدر را گرفتن و نام و آوازه در میان یلان یافتن آرزوی خامی است که در نهاد فرود ساده دل می‌بالد بی آن که بداند حریف او، توس، چه شخصیت مغرور، زودخشم و والاگه‌ری است که حتی به پادشاهی برادرش نیز به اکراه تن داده است. فرود نمی‌داند که توس چون از نظرش آگاه شود چطور می‌غرد که:

گر او شهریار است، پس من که‌ام؟
بر آن دژچه گوید ز بهر چه‌ام؟
(ب، ۲۹۹، ج ۳)

اما جریره به جز این اظهار نظر کاری دیگر هم می‌کند و آن گماشتن تخوار است در مقام مشورت با فرود. تخوار در حوادث بعدی بهتر شناخته می‌شود.

حادثه‌ی سوم هنگامی رخ می‌دهد که فرود و تخوار بر بلندای کوه به نظاره سپاه می‌پردازند. از نظر هر فرمانده‌ی نظامی، از جمله توس، حضور و وجود دو ناآشنا در چنین وضعیتی تحمل‌ناپذیر است. وظیفه‌ی فرماندهی ایجاب می‌کند تکلیف این دو تن بزودی روشن شود. بهرام را به این مأموریت می‌فرستد. بهرام گودرز و زنگه‌ی شاوران دو یار انیس و مونس سیاوش بودند و جریره هم به فرود سفارش می‌کند سراغ این دو تن را بگیرد. آیا این انتخاب توس می‌تواند از بروز فاجعه جلوگیری کند؟ آیا بهرام در این مأموریت می‌تواند فرمانده سپاه را با برادر کیخسرو به میدان آشتی بکشاند؟ پاسخ منفی است به سه دلیل: نخست آن که شرح و بسط تخوار از سپاه چنان دل فرود را برده و نهال حسرت فرماندهی آن را در دلش آبیاری کرده که بجز این به هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشد. این شگرد شناسایی را شاعر بار دیگر در داستان رستم و سهراب به کار برده است: از رنگ و نقش پرچم‌ها پی به فرمانده آنها بردن، ساز و برگ زرنگار و درخشان آنها را ستودن هم دل فرود را می‌برد و هم روح سهراب را تسخیر می‌کند. دوم، شخصیت زودخشم و آزمند توس و سوم، بی‌تدبیری بهرام است. بهرام با این سفارش به فرود که هر کس جز من سوی تو باز گردد سر آشتی ندارد واقعه را با گامی بلند بسوی فاجعه نزدیک می‌کند و همین امر بعدها عذاب وجدانی درمان‌ناپذیر می‌شود و جان او را می‌آزارد.

در حادثه‌ی چهارم و پنجم ریونیز، داماد، و زرسپ، پسر توس، به صوابدید تخوار و تیر فرود از پای در می‌آیند. شاعر برای اندوهبارتر نشان دادن مرگ این دو، ریونیز را یگانه پسر



این که کشتن فرزند
فقط با پوشیدن زره
پدرش ممکن می شود،
نشان نبوغ شاعر در
نشان دادن ناتوانی های
خرد آدمی در برابر عواطف
خویش است و سوی
دیگر یادآور مثل
«از ماست که بر ماست»،
که بدست خویش بر
خلاف فرمان خرد کارهایی
می کنیم که بهره ای جز
پشیمانی ندارد



تکان دهنده و از شاهکارهای شاعر است. حادثه ی نهم (اوج داستان): بیژن با گروهی هزارنفره از کوه بالا می رود و دژ را محاصره می کند. در این شب جریره که در پای فرزند خفته، خواب می بیند که دژ آتش گرفته و همه چیز و همه کس را سوخته. فرود بامدادان از دژ بیرون می آید و چندساعتی می رزمند و چون تابی در تنش نمی ماند و می خواهد به دژ پناهد با بیژن و رهام که سر راه کمین کرده اند، روبرو می شود. چون گرز بر می گیرد تا بر مغز بیژن کوبد رهام دست او را از تن جدا می کند. با این وصف فرود خود را به دژ می رساند و به بستر در می غلتد. مادر و پرستندگان، او را در بر می گیرند؛ گیسوان خود را می برند و بر اندام در خون نشسته ی او می افشانند. اما فرود جز این گیسو بریدن که رسمی رایج بوده واپسین خواهش خود را بر زبان می آورد:

چنین گفت - چون لب ز هم برگرفت -
که این موی کندن نباشد شگفت
کنون اندر آیند ایرانیان
به تاراج دژ پاک بسته میان
پرستندگان را اسیران کنند
دژ و باره و کوه بیرون کنند
دل هر که بر من بسوزد هی
ز جانم رخس بر فرزند همی،
همه پاک بر باره باید شدن
تن خویشان بر زمین بر زدن
که تا بهر بیژن نباید یکی
نمانم من ایدر مگر اندکی
که گیرنده ی پاک جان من اوست
به روز جوانی زمان من اوست
بگفت این و رخسارگان کرد زرد
برآمد روانش به تیمار و درد
(از ب ۴۶۶ تا ۴۷۳، ج ۳)

یاران فرود دسته جمعی با فرو انداختن خود از بارو خودکشی می کنند. جریره تمام اسبان را شکم می درد یا پی می کند. به بستر می رود با دشنه ای شکم خود را می درد و در پای فرزند فرو می خسبد. در این حادثه به دو نکته ی داستان پردازی باید اشاره کرد: یکی خواب دیدن است و دیگری قطع دست. اولی از ارکان حماسه است. در حماسه برعکس درام شنونده یا خواننده یا بیننده باید از نتیجه ی داستان پیش از وقوع آن آگاه شود و این اصل از درگیر شدن ذهن مخاطب در حادثه جلو

چهل خواهر و زرسپ را یگانه فرزند توس که در عین حال خواهر ریونیز همسر اوست، می شناساند. این امر دلخراش بودن مرگ ایشان را در نظر سپاه بطور عام و در دل توس بطور خاص توجه می کند و از این امر مهم تر، فروزان تر شدن خشم توس موجه می نماید. شخصیت بی مایه ی تخوار اینجا کمی باز می شود: به فرود می گوید داماد و پسر توس را بکش تا دلش بسوزد و فرود در آرزوی فرماندهی پیشنهاد تخوار را با خواهش درونش همنا می بیند و می کشد.

در حادثه ی ششم این خود توس است که پای پیش می گذارد و بسوی فرود فرا می رود. اما این بار فرود اسب او را می زند. چون تخوار می گوید اگر خود او را بکشی به سپاه برادرت گزند می رسد. منظره ی توس سپیدموی کوه پیکر ترش روی، غیرت گودرزیان را می جنباند و همین امر اهمیت این حادثه را نسبت به حوادث چهارم و پنجم در جایی برتر می نشاند. سپاه با اتحاد نودرزیان و گودرزیان یکپارچه می شود. فرمان کیخسرو فراموش می گردد و خرد از میانه رخت می بندد و هیجان از این پس فرمانده ی اصلی سپاه می شود. خشم با خون می آمیزد.

در حادثه ی هفتم دوباره کار بدست گودرزیان می افتد و گیو سربالایی نبرد با فرود را در پیش می گیرد و باز به صواب دیدد تخوار فرود اسب گیو را می زند و او را به خاک در می غلتاند. استدلال تخوار این است که او در یافتن کیخسرو خون جگرها خورد. نباید او را کشت.

این همدلی نهانی مصیبت بارتر بودن این داستان را پیچیده تر می کند. آخر این نبردی خانگی است. قساوت و محبت نه در برابر هم که در کنار یکدیگرند و از یک چشمه می جوشند و همین امر در حادثه ی هشتم تجلی درخشانی می یابد که بیژن از دیدن پدر پیر خاک آلودش به هیجان می آید. او با خشم توس می آمیزد. این جوان دلیر هوشیار نیک درمی یابد که حریف فرود چیزی جز سلاح پدر فرود نیست. بهترین اسب از گسته هم را به التماس می گیرد، درع سیاوش را می پوشد و با رساندن خود به فرود و رساندن او به دژ داستان را به آستانه ی فاجعه می کشاند. این که کشتن فرزند فقط با پوشیدن زره پدرش ممکن می شود، نشان نبوغ شاعر در نشان دادن ناتوانی های خرد آدمی در برابر عواطف خویش است و سوی دیگر یادآور مثل «از ماست که بر ماست»، که بدست خویش بر خلاف فرمان خرد کارهایی می کنیم که بهره ای جز پشیمانی ندارد. این حرکت زیبایی داستانی سخت



این جوان، فرود
پسر سیاوش است و
کشندگانش بهترین و
فداکارترین دوستداران
سیاوش. آنها که بر این
صحنه می نگرند، می روند
تا انتقام خون پدری
را بگیرند که هم اکنون
پسرش را کشته اند.
صحنه آن قدر قوی است
که اظهار نظر بزرگان
سپاه چیزی بر شدت آن
نمی افزاید

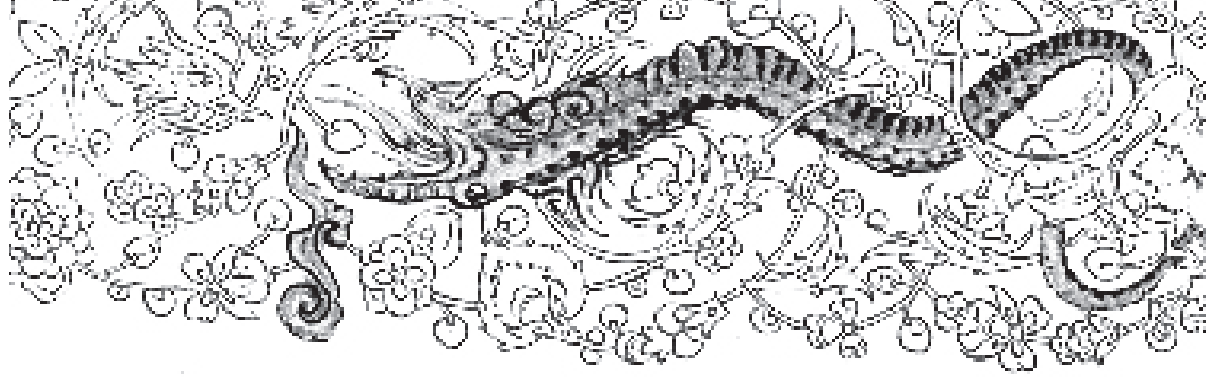
می گیرد و باعث می شود تا ذهن فعال بماند، اسیر حادثه نشود، تا بتواند داوری کند.

جز خواب دیدن شگردهای دیگری هم به کار برده اند مانند پیشگویی، اخترشناسی و خطبه‌ی داستان این که در چه جایی از کدام یک از این شگردها باید سود جست خود بحث جداگانه و پرداخته‌ای است خارج از حوصله‌ی این مطلب. شگرد قطع دست چهار بار در شاهنامه تکرار شده است: یکی همین جا، دیگری در مورد بهرام گودرز (از ب ۱۱۳۹ تا ۱۱۴۲ داستان فرود سیاوخش، ج ۳)، سومی در مورد پیران (شکسته شدن) و چهارمی در مورد گرمی پسر دلیر جاماسپ که پرچم ایران را خاک آلوده در میدان دشمن می یابد. آن را بر می گیرد و به سوی میدان ایرانیان می تازد که دشمن دست او را جدا می کند. وی پرچم را به دندان می گیرد و با دست دیگر با گرز می جنگد و کشته می شود. (از ب ۵۱۰ تا ۵۴۱ داستان گشتاسب با ارجاسب، ج ۵). این شگرد وقتی لازم می آید که پس از خوردن زخم کاری، زخم خورده باید کمی زنده بماند تا حرکتی کند یا حرفی بزند. در اینجا وصیت فرود سود بردن از این شگرد را ضروری ساخته است. این در پای پسر خفتن مادر به زبان بی زبانی غربت این دو تن را به روشنی باز می تاباند و تصویری رقت انگیز است.

حادثه‌ی دهم (فرود داستان)

صحنه‌ی پرداخته‌ی شاعر چنین است: دژ در آتش، دود و شعله‌ی فروزان، در اتاقی بستری و بر آن دو پیکر به خون خفته با ملافه‌ای از گیسوان زنان و دوشیزگان، خون آمیخته با گیسو، بوی دود، بوی عطر گیسو، بوی خون و آن گاه گردآمدن بزرگان سپاه بر این بالین. این جوان، فرود پسر سیاوش است و کشندگانش بهترین و فداکارترین دوستداران سیاوش. آنها که بر این صحنه می نگرند، می روند تا انتقام خون پدری را بگیرند که هم اکنون پسرش را کشته اند. صحنه آن قدر قوی است که اظهار نظر بزرگان سپاه چیزی بر شدت آن نمی افزاید مگر زاری توس:

چو آمد به بالین آن کشته زار،
بر آن تخت با مادر افکنده خوار،
به یک دست بهرام پر آب چشم،
نشسته به بالین او پر زخشم،
به دست دگر زنگه‌ی شاوران
بر او انجمن گشته گنداوران
گوی چون درختی بر آن تخت عاج
به دیدار ماه و به بالای ساج



اگر بخواهیم از نگاهی
دیگر به این داستان
بنگریم می‌توانیم نام آن
را خشم توس بنامیم.
چون تمام حوادث
بر پایه‌ی هر چه
فروزان تر شدن خشم
او سامان گرفته است.
خشمی که از پایین
زبان می‌کشد،
فروزان می‌شود و
اوج می‌گیرد تا
خانمان فرود را براندازد

سیاوخش بد خفته بر تخت زر
ابا جوشن و گرز و تیغ و کمر
بر او زار بگریست گودرز و گیو
جز این نامداران و گردان نیو
رخ توس شد پر خون جگر
ز درد فرود و ز درد پسر
(از ب ۵۰۳ تا ۵۰۹، ج ۳)

پرداخت این داستان بی‌نقص است و اگر بعضی اظهار نظرهای گاه و بی‌گاه شاعر را (به جز خطبه) از آن حذف کنیم با یک داستان امروزی تفاوت چندانی ندارد. البته این اظهار نظرها در آن زمان از نظر شاعر ضروری می‌نموده است. باری، تمام حادثه‌های بعدی قوی‌تر و معلول حادثه‌های پیشین است. صحنه‌ی بستر فرود به خون خفته در سراسر شاهنامه بی‌همتاست و از لحاظ زیبایی تراژیک بسیار ارزشمند است.

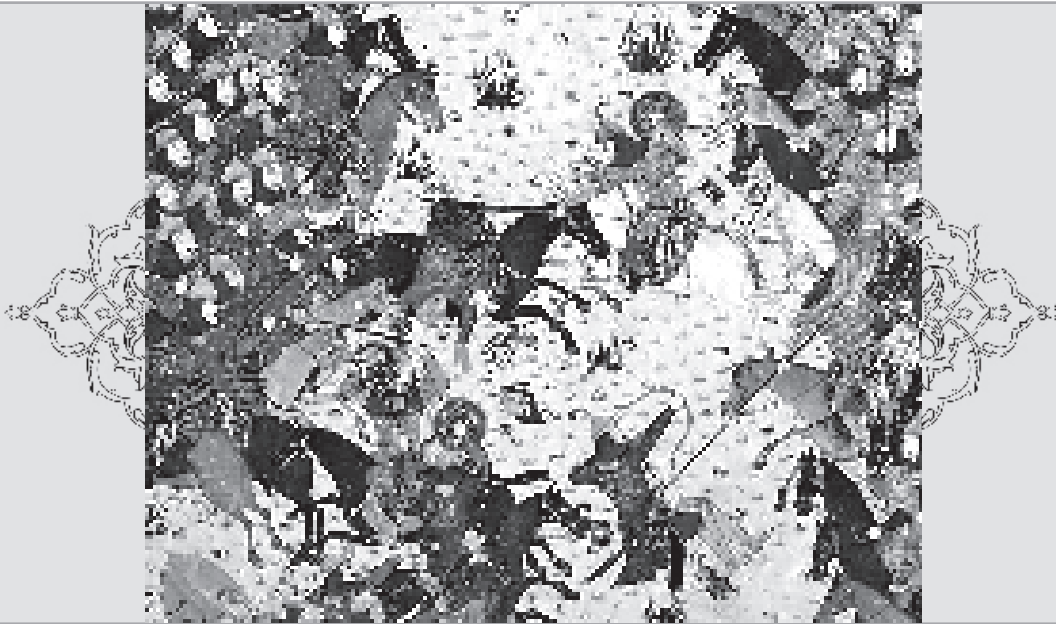
اما اگر بخواهیم از نگاهی دیگر به این داستان بنگریم می‌توانیم نام آن را خشم توس بنامیم. چون تمام حوادث بر پایه‌ی هر چه فروزان تر شدن خشم او سامان گرفته است. خشمی که از پایین زبان می‌کشد، فروزان می‌شود و اوج می‌گیرد تا خانمان فرود را براندازد.

سرازیر شدن صدای خنده و مسخره کردن دژ نشینان از بالا به پایین همچون سیلابی از نفت عمل می‌کند تا آتش خشم توس را از او به گودرزبان سرایت دهد و سپس به بالا بکشانند. و این حرکت از بالا به پایین و از پایین بالا به نحوی درخشان انتخاب محل وقوع داستان را توجیه می‌کند. بیشتر کنش‌ها از توس است و کنش‌های فرود در واقع واکنشی بیش نیست. منظم بودن رفتار توس و نامنظم بودن رفتار فرود مثل کشتن و نکشتن پهلوانان بالا دونده از کوه نشانی در درجه‌ی دوم بودن نقش او در این داستان می‌تواند باشد اگر هم اطلاعی از شخصیت زودخشم توس نباشد حرکت داستان خشم او را توجیه می‌کند. شاید سبب آن که شاعر نام این داستان را فرود برگزیده است آن باشد که این داستان جزو زنجیره‌ی داستان‌ها و وقایعی است که به شکست ایرانیان می‌انجامد.

سرانجام بی‌مناسبت نیست که برخی از داوری‌ها در اینجا بیاید.

- فردوسی سبب بروز این فاجعه و فجایع بعدی در این لشگرکشی را خطای کیخسرو می‌شمارد که فرماندهی را به توس بخشیده است. وی می‌گوید این توس با پادشاهی تو مخالف بود و آدم زودخشمی است و مناسب این مقام نیست.

- کیخسرو از توس بشدت خشمگین است. او را به زندان می‌اندازد و درباره‌ی وی می‌گوید:



همان رستمی که با
آگاهی از مرگ سیاوش
به شبستان شاه می رود و
آن گونه سودابه را دو نیمه
می کند. با شنیدن خبر
کشته شدن فرزند همان
سیاوش، دیگر آن داوری
را ندارد. به خواهش سپاه
نزد کیخسرو می رود و از او
می خواهد توس را ببخشد

نه در سرش مغز و نه در تنش رگ
چه توس فرومایه پیشم چه سگ
(ب ۴۴ داستان کاموس کشانی، ج ۳)

- اما گیو که به هر حال با این درگیری مخالف است،
پس از کشته شدن ریونیز و زرسپ و خنده و مسخرگی
دژنشینان نظرش تغییر می یابد:

اگر توس یکبار تیزی نمود
زمانه پر آزار گفت از فرود
(ب ۳۲۶، ج ۳)

گر او پور جم است و مغز قباد
یکی در به نادانی اندر گشاد
(ب ۳۳۰، ج ۳)

این حرکت گیو بسیار ارزشمند است. گیو به
عقیده ی پیشین خود پافشاری نمی کند و در وضعیت
تازه ای که پدید آمده اندیشه تازه ای می یابد.

- داوری رستم، این ستون پایه ی یگانگی و یکپارچگی
اقوام ایرانی، چیز دیگری است. همان رستمی که با آگاهی
از مرگ سیاوش به شبستان شاه می رود و آن گونه سودابه
را دو نیمه می کند. با شنیدن خبر کشته شدن فرزند
همان سیاوش، دیگر آن داوری را ندارد. به خواهش سپاه
نزد کیخسرو می رود و از او می خواهد توس را ببخشد:

ز توس و ز لشگر بیازرد شاه
به من بخش هر چند بودش گناه
چو فرزند و داماد را کشته دید
ز مغز و دلش رای برگشته دید

یکی آنک تیز است و هشیار نیست
و دیگر که جان پسر خوار نیست
چو در پیش او کشته شد ریونیز
زرسپ آن سوار سرافراز نیز،
گر او بفرورد نباشد شگفت
از او شاه را کین نباید گرفت
(بیت های ۶۰ تا ۶۴ داستان کاموس کشانی، ج ۳)

سخن پایانی

انسان ها راه خرد ناب نمی پویند و تحت تأثیر
گرایش ها، سائق ها و محرک های روانی قرار می گیرند و
این همه جنگ و جدال و عشق و نفرت و جان نثاری و
هنرورزی زاییده ی همین گرایش هاست. فردوسی رفتار
تمام شخصیت های داستانی خود را در ترازوی خردی
می سنجد که با داد و سرنوشت مثلثی را شکل می دهد
و انحراف از خرد را نمی ستاید. اما به یاری هوشیاری
خویش واقعیت زندگی را مدنظر دارد که می سراید:

که گر نام مردی بجویی همی،
رخ تیغ هندی بشویی همی،
(ب ۲ داستان رستم و هفت گردان، ج ۲)
ز بدها نایدت پرهیز کرد
که پیش آیدت روز ننگ و نبرد
(ب ۳، همان)

چو همره کنی جنگ را با خرد
دلیرت ز جنگاوران نشمرد
(ب ۵، همان)

انسان‌ها راه خرد ناب
نمی‌پویند و تحت تأثیر
گرایش‌ها، سائق‌ها و
محرك‌های روانی
قرار می‌گیرند و
این همه جنگ و جدال
و عشق و نفرت
و جان‌نثاری و هنرورزی
زاییده‌ی همین
گرایش‌هاست

دین را در دین رایی دیگر است
دین را زین کاران نه با آرزو
گرایش‌های نیکو بیندازد
خرد را و دین را رهی دیگر است
(ب ۵، همان)

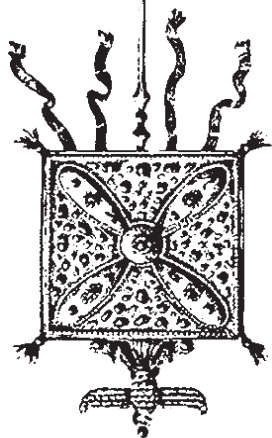
درد دارد که نظریه‌شان بخردانه نیست. تمام جوانب کار در این نظرها دیده نمی‌شود. سپاهی که از مرکز گسیل شده و فرمانده آن توسط شاه برگزیده شده چطور ممکن است، ناگهان فرماندهی‌اش عوض شده و بدست فرود بیفتد؟ مگر خود شاه نمی‌توانست فرود را بخواند و در رأس سپاه قرار دهد؟ تخور با شرحی دلکش از سپاه دل فرود را می‌فریبید و آتش از در آن سرکش تر می‌کند و با پیشنهادهای این را بکش و آن را مکش راهکاری آشفته در برابر فرود می‌گذارد. فرود جوانی بی تجربه و فاقد اراده‌ای مستقل است بازپچه‌ی اراده‌ی مادر و تخور. همه‌ی اینها هیزم‌هایی است که خشم توس را بیشتر می‌انگیزد. فرود نومید و شکست‌خورده سه تصمیم می‌گیرد: یکی زنه‌ارخواستن و دیگری به آتش کشیدن دژ و خواستن از یاران که خود را بکشند. این به کشتن دادن زنان و کودکان بارها در تاریخ تکرار شده است که پرآوازه‌تر از همه‌ی اقدام جلال‌الدین خوارزمشاه است در ریختن بچه‌ها و زنانش به رود سند. شاید این عمل نومیدانه در روزگار قدیم شجاعانه نماید اما چرا در روزگار ما مهدی حمیدی اقدام جلال‌الدین را ستود و در منظومه‌ای سرود. گویا بابت آن جایزه‌ای هم ربود. آخر چرا باید زنان و کودکان تاوان دهنده‌ی نابخردی‌های این شاهزاده دلیر بی تدبیر باشند؟

دیگر بس. هر چند سخن‌های ناگفته در این باره بسیار مانده است.**

خرد را و دین را رهی دیگر است
سخن‌های نیکو به پند اندرست
(ب ۵، همان)

درست بودن پندار فردوسی را یک مقایسه‌ی آماری تأیید می‌کند: دوران پادشاهی کیقباد خردورز صد سال است و در شاهنامه ۱۸۵ بیت را در بر می‌گیرد. اما پادشاهی کیکاووس سبک‌سر و آزمند صد و بیست سال است و ۶۲۰۹ بیت را به خود اختصاص داده است. داستان‌های درخشانی چون هفت خان رستم، رستم و سهراب، و سیاوش از پدیده‌های این دوران‌اند. از سوی دیگر چون آدمی به سرمشق‌ها و آموزه‌های دوران گذشته وفادار نمی‌ماند و زندگی راه‌های ناهموار و ناپیموده را در برابر او می‌گشاید به ناچار به گزینه‌ی آزمون و خطا می‌گراید و زندگی خود را می‌سازد. گذرگاهی سخت و دشوار و رنجبار. اما حماسه، گزارش هنری این راه پر آشوب است آمیخته با آرزو و خیال. حماسه دادگاهی است که انسان به داوری اعمال خویش می‌نشیند و از طریق این داوری، روح خود را تزکیه می‌کند و صفا می‌بخشد. پس در این راستا داوری ما شاید به خرد یاری رساند و به ما حق دهد که در پاره‌ای موارد داوری متفاوتی با گذشتگان داشته باشیم.

در این داستان گناه سرپیچی توس از فرمان شاه علت بروز فاجعه است، هر چند توجیه گرایش سپاه به گذار از راه کلات از گناه او نمی‌کاهد. از آن سو فرود مشاورانی



** تمام ارجاع‌ها به متن شاهنامه به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق است و نقل بیت‌ها از داستان فرود سیاوش است جز آنها که تصریح شده

از داستان‌های دیگری است.